مطالعات ادبیات روایی

سال دوم، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۱۳۹۹

بازنمایی کار کودک در جهان داستان؛ خوانشی جامعه‌شناسانه از آثار محمدرضا یوسفی

نوع مقاله: پژوهشی

(۴۸-۶۷)

عاطفه جمالی[۱] مریم زبیدی[۲]

چکیده

داستان‌های کودک و نوجوان به طور عام و داستان‌های کودکان کار و خیابانی به طور خاص، با فراهم آوردن زمینه و فضای تخیلی، به مخاطبان خود این امکان را می‌دهند تا ضمن هم‌ذات‌پنداری و همانندسازی با شخصیت‌های داستان، به وجهی خیالی اما معرفت‌شناسانه، ماجراها و کشمکش‌هایِ گاه ناخوشایندِ زندگی را تجربه کنند و افق دید خود را گسترش بخشند. با نگاهی مقایسه‌ای میان ادبیات داستانی کودک و نوجوان و مقوله‌ی جامعه‌شناسی کار کودک، احتمالاً با نسبی بودن کار، نسبی‌بودن مفهوم کودک و نگاه‌های متفاوت به کار کودک مواجه خواهیم شد. در این مقاله با استفاده از شیوه‌ی پژوهش تحلیل محتوای کیفی و متن کاوی، داستان‌هایی از محمدرضا یوسفی با نگرشی جامعه‌شناسانه بررسی شده‌اند؛ تا به این پرسش بنیادین پاسخ داده شود که این داستان ها نسبت به کار کودک و زندگی کودکان کار و خیابان چه الگوها و دیدگاه‌هایی را بازنموده‌اند؟ یافته‌ی نهایی پژوهش به اختصار نشان می‌دهد، محمدرضا یوسفی با بهره‌گیری از فضاهای گوناگون در آثار داستانی خویش، نگاه ایستا و ثابتی به این پدیده نداشته‌است؛ کار برای کودک به مثابه‌ی مرحله‌ای برای گذار و تشرف او به بزرگسالی، کار در حکم مقوله‌ی تعرض به حقوق کودک و دنیای او، برتری بخشیدن به اشکالی از کار کودک در شرایطی خاص و... نمونه‌هایی از الگوهای بازنمایی شده در آثار وی است. واحد تحلیل در این مقاله، کلیت هر داستان خواهد بود.

---

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی و عضو هسته پژوهشی ادبیات کودک و نوجوان دانشگاه هرمزگان.(نویسنده مسئول)

jamali.atefeh@gmail.com

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، گرایش کودک و نوجوان.

maryam.zobeidy@gmail.com

تاریخ دریافت: ۷/ ۲/ ۱۳۹۹

تاریخ پذیرش: ۳/ ۶/ ۱۳۹۹

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

واژگان‌کلیدی: ادبیات داستانی کودک ونوجوان، جامعه‌شناسی ادبیات، کودکان کار و خیابانی، کار کودک، محمدرضا یوسفی.

۱. مقدمه

توجه به حضور شخصیت‌های «متفاوت» به‌ویژه کودکان کار و خیابانی در آثار ادبی حوزه‌ی کودک و نوجوان، با آگاهی و تکیه بر اینکه بخشی از جریان یادگیری رفتارهای اجتماعیِ نسل آینده بر دوش کتاب‌های ادبی است، می‌تواند نویدبخش آن باشد تا در جامعه‌ی پیش‌رو، شاهد حذف یا کمرنگ‌تر شدن چنین پدیده‌های ناخوشایند باشیم. به عبارتی دیگر، گنجاندن مسئله‌ی کار کودک و نوجوان در آثار داستانی را می‌توان به مثابه‌ی چشم‌اندازی برای پیشگیری از تداوم این شرایط دردناک دانست. بعلاوه

«در صورتی که این مضمون به صورت جذاب و مطابق با نیازهای خواننده‌ی آن تهیه شده باشد، ابزار مناسبی برای درون‌سازی و برون‌سازی و به طور کلی پالایش روانی در اختیار مخاطب قرار می‌دهد و بدین شیوه، نوجوان به مدد همانندسازی با شخصیت‌های داستان و برون‌ریزی هیجان‌ها، اندیشه‌ها و اعمال خود، می‌تواند مشکلاتش را عمیق‌تر و درست‌تر تجزیه و تحلیل کند. چنین تحلیل‌هایی باعث افزایش خودآگاهی و درک عمیق‌تر از خود و ارتباط با دیگران می‌شود» (پریرخ و امجدی، ۱۳۸۵: ۵۳).

و در یک نگاه ـ شاید نگاهی آرمانی ـ در صورتی که خوانندگان این آثار، مخاطبان خاص و «متفاوت» ما یعنی کودکان کار و خیابانی باشند؛ می‌توان با ارائه‌ی الگوهای مناسب و واقعی از کودکانی که توانسته‌اند با پشت‌سر گذاشتن این وضعیت، زندگی مناسبی برای خود فراهم آورند به ایجاد انگیزه در کودکان کار و امیدبخشی به آنان امیدوار بود.

محمدرضا یوسفی از پرکارترین نویسندگان حوزه‌ی داستانی ادبیات کودک و نوجوان پس از انقلاب است که در آثارِ وی، توجه ویژه به پدیده‌ی کار کودک و بازتاب کمبودها و ناخشنودی‌های زندگی این طبقه از کودکان، بسامد بالایی دارد و این شاید به دلیل تجربیات شخصی نویسنده در دوران کودکی و نوجوانی است که به واسطه‌ی تولد در خانواده‌ای پرجمعیت، مشاغلی چون دست‌فروشی، بساط‌گری و... را تجربه کرده‌است: «نوجوانی‌ام نیز در کار و زحمت گذشته است. شاگرد قصاب بوده‌ام، زنجیرباف، شاگرد قهوه‌چی، چوپان، دوره‌گرد، شاگرد کفاش، شاگرد کتابفروش و دیگر شغل‌هایی که برای یک بچه‌ی پایین‌شهری ممکن باشد... .» (کاشفی‌خوانساری، ۳۳:۱۳۷۹).

در این مقاله تلاش شده است تا با واکاوی برخی از آثار داستانی محمدرضا یوسفی[1] عوامل مؤثر بر کار کودکان، راهبردهای نویسنده در طرح برخی موضوعات نظیر نوع کار کودک، آسیب‌های این پدیده، جنسیت،

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

احساسات و خواسته‌هایِ کودکان کار شناسایی شوند. شیوه‌ی پژوهش در این مقاله توصیفی ـ تحلیلی و واحد تحلیل، داستان است.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

بااینکه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای از حوزه‌های کارا و پرکشش مطالعات علوم انسانی در دهه‌های اخیر بوده‌است، در حوزه‌ی ادبیات و کودکان کار و خیابانی پژوهشی همخوان با تحقیق ما یافت نشد. در این بین تنها پایان‌نامه‌ی الهام صفی جهانشاهی در سال ۱۳۹۲ با عنوان «شخصیت‌پردازی کودکان کار در آثار هوشنگ مرادی‌کرمانی»، به‌عنوان پژوهشی گسترده و نسبتاً هم‌راستا قابل توجه است؛ در این پایان‌نامه کوشش شده ضمن بحث درباره‌ی چگونگی پرداخت شخصیت‌ها، شیوه‌ها و ابزارهای شخصیت‌پردازی کودکان کار، آسیب‌ها، عوامل و هرآنچه که کودک را به عرصه‌ی کار می‌کشاند در آثار مرادی کرمانی بررسی شود.

۳. کار کودک

مارکس در کتاب خود «سرمایه» که برای بار نخست در سال ۱۸۶۷ منتشر شد، موارد متعددی را از استثمار کودکان و ساعات طولانی کار آنها ذکر می‌کند. این کتاب یکی از اولین آثاری است که به کار کودک و نوجوان توجهی ویژه داشته‌است و موارد متعددی از زیاده‌کاری و استثمار کودکان را بیان می‌کند. در این کتاب شرایط کار کودکان در انگلستان عصر ویکتوریایی، مبارزات برای اعمال محدودیت‌های قانونی بر ساعات کار روزانه‌ی آنها، فراهم آوردن آموزش اجباری برای کودکان کار و شرایطی که به کار گسترده‌ی کودکان و نوجوانان دامن زد، مورد بحث قرار گرفته‌است. اگرچه باید توجه داشت که هنوز هم «برای اهداف آماری تعریف اینکه چه فعالیتی برای کودک مضر و مانع پیشرفت اوست محل بحث و مناقشه است؛ زیرا این تعریف بستگی به این دارد که کودک در صورت نبودِ این کار به چه فعالیتی مشغول می‌شود.» (Edmonds, 2007: 8).

کار در دوران مدرن، خصوصیاتی به خود گرفته‌است که آن را از کار در سایر اشکال اجتماعیِ حیات بشر متمایز می‌سازد. تفاوتی که تولید سرمایه‌داری با سایر اشکال تولید اجتماعی دارد این است که در آن نیروی کار، خود به‌عنوان یک کالا در بازار ظاهر می‌شود. در واقع، نیروی کار به این دلیل به‌عنوان کالا به فروش می‌رسد که مالک آن، هیچ راه دیگری برای دسترسی به «ابزار معاش» ندارد. کارگر چون هیچ ابزار تولیدی در تملک خود ندارد و نمی‌تواند به تنهایی دست به تولید بزند، مجبور است نیروی کار خود را در ازای دستمزد در معرض فروش بگذارد. خریدار نیروی کار هم، با تلفیق کار زنده (کار کارگر) و کار مرده (ماشین‌آلات، مواد خام، ابزار تولید و غیره) به تولید کالاها می‌پردازد و از طریق فروش آنها در بازار، ارزشی بیش از آنچه

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

به جریان انداخته بود، کسب می‌کند. این همان فرایندی است که زمینه‌ساز استثمار خواهد بود. نابرابری کارگر و سرمایه‌دار که از تملک یا فقدان‌تملک آنها بر ابزار تولید سرچشمه می‌گیرد با شکل حقوقیِ قرارداد کار پوشیده می‌شود و برابری حقوقی به عاملی برای مخفی نگه‌داشتن نابرابری واقعی تبدیل می‌شود. زنان و کودکان، اولین کسانی هستند که در معرض چنین رویه‌ی استثماری قرار دارند. زنان به‌دلیل تاریخ طولانیِ مردسالارانه‌ی بشریت و کودکان به‌دلیل وضعیت سنی خاص خود، می‌توانند ارزان‌ترین نیروی کار برای سرمایه‌داران باشند.

در برخی از کشورها، ماشین‌آلات نقش عمده‌ای در گسترش پدیده‌ی کار کودک دارند،

«تا جایی که ماشین‌آلات نیروی عضلانی را زائد می‌کند، تبدیل به‌وسیله‌ای برای به‌کارگیری کارگرانی می‌شود که نیروی عضلانی اندکی دارند، یا رشد جسمانی‌شان ناقص است؛ اما اندام‌هایشان انعطاف بیشتری دارد. بنابراین، نخستین نتیجه‌ی کاربرد سرمایه‌دارانه‌ی ماشین‌آلات، کار کودکان و زنان است... کار اجباری برای سرمایه‌دار نه تنها جایگزین بازی کودکان شد، بلکه برای کارِ آزادی هم که در چارچوب خانواده، در محدوده‌های اخلاقی و برای خود خانواده انجام می‌شود، چنگ انداخت.» (مارکس[1]، ۴۲:۱۳۸۶).

روانه‌شدن زنان و کودکان به محیط‌های کار و فروش نیروی کار این قشر از جامعه، باعث می‌شود تا سطح کلی دست‌مزدها نیز افت کند؛ چرا که با این رویه‌ها توده‌های کارگری بیشتری در دسترس سرمایه‌داران قرار دارد و مردان بزرگسال نیز یا باید دست‌مزدهای جدید را بپذیرند، یا به بی‌کاری تن دهند. این رویه خود باعث تشدید کار کودکان و زنان خواهد شد؛ چرا که با پایین آمدن دست‌مزدها، یک خانواده تنها در حالتی می‌تواند از پس مخارج خود برآید که چند نفر از اعضای آن در قالب کارمزدبگیری، نیروی کار خود را به فروش برسانند. «پیش‌تر، کارگر نیروی کارش را می‌فروخت، نیرویی که کارگر به‌سان شخصی به‌ظاهر آزاد در اختیار داشت. اکنون او همسر و بچه‌اش را می‌فروشد. او به دلّال برده تبدیل می‌شود.» (همان: ۴۲۸).

درواقع سرمایه‌داری افسارگسیخته و مقررات‌زدایی‌شده، شرایط را برای استثمار وسیع کودکان در وحشتناک‌ترین شکل ممکن آماده می‌کند. بعلاوه، مسئله‌ای که کار و استثمار کودکان را تشدید می‌کند آن است که:

«کارکودکان در شرایط همسان‌سازی نتایج کار، امتیازهایی بر کار بزرگترها دارد: کودکان به ازای انجام کار معین دستمزد ارزان‌تری دارند، آنها مطیع‌ترند، با تقاضاهای نوسانی بازارکار، همسازی بیشتری دارند و هر زمان می‌توان آنها را از کار اخراج کرد، کودکان حقوق کار و کارگری ندارند و نمی‌توانند عضو اتحادیه‌ها

1. Karl Heinrich Marx

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

باشند، آنها اعتصاب نمی‌کنند، آنها را می‌توان فصلی استخدام کرد، می‌توان از شمول نظام تأمین اجتماعی خارج‌شان کرد و ده‌ها امتیاز دیگر.» (رئیس‌دانا، ۲۳۳:۱۳۸۲).

و حتی در پاره‌ای موارد نیز

«هیچ دستمزدی به کودکان داده نمی‌شود و کودکان به صورت استیجاری در اختیار صاحبان کار قرار داده می‌شوند. این قسم از نیروی کار، جایگزین بدهی‌ها و قرض‌هایی می‌شوند که والدین‌شان نسبت به صاحب کارشان دارند و برای مدت زمان معینی می‌بایست در ازای این بدهی برای کارفرمایشان کار کنند. در کشور هندوستان، جایگزین کردن نیروهای بزرگسال با نیروهای کار کودک مبلغی معادل ۳۲ میلیون روپیه‌ی هندوستان هزینه‌ی بیشتر را برای صاحبان کار در پی خواهد داشت.» (غیور، ۱۷۶:۱۳۷۸).

به گفته‌ی هنری برنستاین[1]، در تولید خرده‌کالایی«تفاوت بنیادی میان نیروهای تولیدی در تولید سرمایه‌داری و تولید خرده‌کالایی مربوط به فرایند کار است و لذا بیشتر اجتماعی است تا فنی؛ حصر تولید خرده‌کالایی به فرد یا خانواده مانع هرگونه تخصص گسترده و همکاری پیچیده در تولید می‌شود.» (برنستاین در باتامور و دیگران، ۱۳۸۸: ۲۴۶). لذا برای حیات اقتصادی آنها تنها یک راه باقی می‌ماند و آن استثمار خود و اعضای خانواده‌شان و زیاده‌کاری است. نفوذ سرمایه به حوزه‌ی کشاورزی و صنعتی شدن این بخش، رفته رفته می‌تواند به منسوخ شدن تولید خرده‌کالاییِ دهقانی منجر شود. اما تاریخ حداقل در کشورهای در حال توسعه ثابت کرده‌است که دهقانان می‌توانند با استثمار زنان و کودکان خود، همچنان اقتصاد خانوار را بر اساس این نوع تولید مدیریت کنند. «گسترش سرمایه‌داری، اشکال تولید پیشاسرمایه‌داری را جایگزین یا نابود نخواهد کرد، اما آنها را به نحوی دگرگون خواهد ساخت که نه تنها تحت انقیاد سرمایه‌داری قرار داشته باشند بلکه در عین حال حفظ شده و تقویت گردند.» (Nieuwenhuys, 1994:18).

اولگا نیوونهیوس[2] در کتاب خود «جهان‌های زندگی کودکان: جنسیت، رفاه و کار در دنیای در حال توسعه»، توضیح می‌دهد که نباید به دام این تصور باطلِ برخی از انسان‌شناسان بیفتیم که کار کودک در جوامع پیشاسرمایه‌داری بدون هرگونه استثمار است و مانعی در برابر رشد سالم کودکان ایجاد نمی‌کند (همان: ۱۵). بی‌شک در دوران پیشامدرن نیز کودکان از یک طرف اسیر همان شکل استثماری بوده‌اند که والدین آنها تجربه می‌کرده‌اند؛ چنان‌که شاه‌آبادی به نقل از گیرشمن اشاره‌ای به قوانین کار تصویب شده در دوران هخامنشی دارد که با مطالعه‌ی آنها می‌توان به رسمی بودن کار کودک در آن زمان پی برد (۶۴:۱۳۸۲).

از طرف دیگر کودکان، تحت سلطه‌ی سلسله‌مراتب جنسیتی (نظام مردسالاری) و سلسله‌مراتب مبتنی بر سن و سال (اقتدار افراد بزرگسال‌تر خانواده) قرار داشته‌اند. در دوران پیشامدرن، کار تحت نظارت والدین

1. Henry Bernstein
2. Olga Nieuwenhuys

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

کودک و بنا به تفاوت‌های سنی و جنسی صورت می‌گرفته‌است و پیوندهای خانوادگی مانعی در برابر استثمار بیش از حد بوده، گرچه نظام طبقاتی مستقر در آن دوران همچنان موجد اشکالِ دیگری از استثمار (استثمار فئودالی، استثمار بردگی، استثمار بیگاری و غیره) بوده‌است.

در کل می‌توان عنوان کرد که کار کودک از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر، و در دورن یک جامعه از زمانی به زمان دیگر و بنا بر سن، جنس و طبقه تغییر می‌کند. شرایط اجتماعی و اقتصادی متفاوت در جامعه باعث می‌شود تا طبقات اجتماعی متفاوت، دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به کار کودک و مفهوم کودکی داشته باشند. در واقع اگر از منظر کار کودکان به موضوع نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که ما نه با دنیای کودکان بلکه با *دنیاهای* کودکان روبرو هستیم. از آنجا که جامعه از پیش یک جامعه‌ی شکاف‌خورده و ذاتاً تضادآمیز است، کودکی و کار کودکان نیز ذاتاً شکاف‌خورده و سرشار از تضاد است. مکان، زمان، طبقه و جنسیت مواردی هستند که تا حد زیادی شرایط عینی کودکان را رقم می‌زنند و بنا به تفاوت این عوامل، شرایط کودکان نیز متفاوت خواهد بود.

۴. خلاصه و تحلیل داستان‌ها

۴. ۱. قلمزن و راهزن

در این داستان با سه شخصیت کودک کار روبرو هستیم: «سهراب» هم شهریِ «سلمان» که در جستجوی کار از شهر خارج می‌شود و راهزن گردنه‌ها و کشته می‌شود؛ «خواهر سلمان» که قالی می‌بافد و «سلمان»، شخصیت اصلی داستان.

در این اثر، ذهنیت فضای روستایی یا به بیان دقیق‌تر ذهنیت اقتصاد خرده‌کالایی به نحوی است که کار کودک در آن، پدیده‌ای روزمره و کاملاً طبیعی قلمداد می‌شود. ردجر و استندینگ[1]، این را از ویژگی‌های جوامع اولیه می‌دانند: «در جوامع اولیه، همه‌ی اعضای خانواده در جهت بقا و انسجام اجتماعی انجام وظیفه می‌کنند و کودکان نیز به فراخور ظرفیتشان کار می‌کنند؛ به عبارتی دیگر، کار قسمتی از فرآیند جامعه‌پذیری در این گونه جوامع به شمار می‌آید.» (لهسایی‌زاده و اشرفی،۱۳۸۱:۱۱۱).

«سلمان» در پی یافتن حرفه‌ی مناسب، روستای خود را ترک می‌کند. ترک محل زندگی به امید یافتن کار و موقعیتی بهتر، اتفاقی است که در مورد بسیاری از کودکان کار و خانواده‌هایشان رخ می‌دهد.

1. Rodjer&Standing

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

«سلمان»، در حین کار آسیب می‌بیند و پایش می‌سوزد، اما استادکارِ سلمان سوختن پاها را مصیبت چندانی نمی‌داند. ظاهراً به‌زعم استادکار، مقدار بهره‌ی کودک کار از سلامتی و تندرستی می‌بایست تنها به آن میزان باشد که در روند کار و سوددهی او خللی ایجاد نکند:

«زیاد دل نگران نباش! بخت یارت بود که قیر بر روی پایت ریخت؛ اگر بر روی دستت می‌ریخت، مصیبت بود. قلمزن به سر انگشتانی ماهر و چشمانی تیزبین و عقلی هوشیار نیاز دارد. اگر یکی از این سه را نداشته باشد، نمی‌تواند قلمزن باشد.» (یوسفی، ۳۲:۱۳۹۰).

دستمزد اولیه‌ی کار نیز به جای «سلمان» به مادرش داده می‌شود. این موضوع سبب شادی مادر «سلمان» می‌شود تا جایی که دیگر از دوری فرزندش آزرده نیست و استادکارِ «سلمان» را «پدر» خطاب می‌کند (یوسفی، ۱۳۹۰: ۵۴).

از آنجا که در دوران پیشاسرمایه‌داری، کار کودک مؤلفه‌ی جدایی‌ناپذیرِ اقتصاد خانوار بوده و از طریق این کار بخش‌های عمده‌ای از رشد و تربیت وی صورت می‌گرفته، لزوماً امکان مذموم پنداشتن کار کودک در این دوران وجود نداشته‌است. بر این اساس، کار کودک در دوران ماقبل‌مدرن ضرورتی عینی بوده و تصوراتِ فرهنگی، اجتماعی و ایدئولوژیک نیز این ضرورت را در اذهان افراد جامعه بازتولید می‌کرده‌است. کار کودک نه تنها پدیده‌ای عجیب و غریب نبوده، بلکه عنصری ضروری و اخلاقی و وسیله‌ای برای جامعه‌پذیری کودک قلمداد می‌شده‌است.

۴. ۲. ستاره‌ای به نام غول

داستان، پر از شخصیت‌های کودکی است که هریک به دلیلی مجبور به کار هستند. «قاسم» پسرکی است که به میدان شهر می‌رود و گوشفیل می‌فروشد؛ «سهیل» به اجبار مادر تمام روز گوشفیل می‌فروشد و در زمانی که به حضور او در تعزیه نیاز است به دلیل کاری که دارد از انتخاب او صرف‌نظر می‌شود. به این‌ترتیب «سهیل» به دلیل کار، از حضور در فعالیتی اجتماعی محروم می‌شود. بدون تردید بازی در رشد شخصیت اجتماعی و اخلاقی کودکان تأثیر بسزایی دارد و محروم ماندن کودکان کار از بازی با هم سن و سالانشان و حضور در زمین‌های بازی مانع از رشد شخصیتی آنان می‌شود. «فضاهای بازی می‌تواند نیازهای رشد کودکان را در تمامی زمینه‌ها فراهم سازد: رشد جسمی، رشد ادراکی، رشد اجتماعی و رشد احساسی.» (مظفر، ۱۳۸۶: ۶۳). همچنین تعامل محیطی در دوره‌های سنی خردسالی، کودکی و نوجوانی لازمه‌ی رشد و شکوفایی توانایی‌های فیزیکی، شناختی و خلّاقه‌ی افراد است و محیط زندگی در این دوران بر شکل‌گیری شاکله‌ی وجودی و رشد جسمی و روانی تأثیری قطعی دارد (همان: ۶۰).

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

«رضاغول»، پسرک شیرین عقلی است که بـه سـبب هیکـل بسـیار درشـتش مـورد سوءاسـتفاده خیـرالله ـ سرپرستش ـ قرار می‌گیرد. خیرالله، «رضا» را در باغ‌وحش پشت میله‌های قفس می‌برد و از او مـی‌خواهـد تـا ادای عنترها را دربیاورد. در وضعیتی مشابه، «رضاغول» با تشتی پر از بستنی، جلـوی در یـک بسـتنی‌فروشـی می‌ایستد تا با جلب نظر رهگذران به جسم و هیکل غیرعادی و ناموزون خود، زمینه‌ی فروش بیشتر را فـراهم کند. قراردادی میان خیرالله و صاحب بستنی‌فروشی بسته می‌شود تا مقداری از سودِ حاصل از این فـروش بـه خیرالله برسد. به بردگی گرفتن کودک و استخدام اجباری به کار، از بدترین اشکال کار کودک اسـت. ایـن در حالی است که بسیاری از کودکان به دلیل مشکلات فرهنگی و فقدان آگاهی از حقوق‌شان، نه تنهـا اعتراضـی نمی‌کنند بلکه به دلیل آزار و اذیت‌های سرپرستان واقعی یا غیرواقعی‌شان مطیع و فرمانبردارند و بدرفتاری‌های آنان را نوعی مجازات و نه آزار تلقی می‌کنند (زندرضوی و انارکی، ۱۳۹۱: ۴۶).

«مریم» برخلاف دخترهای دیگرِ کوچه که لی‌لی و طناب‌بازی می‌کنند، مجبور است در خانه بمانـد و کنـار مادرش کار کند تا خرج اعتیاد پدرش را درآورد. اعظم خانم دلیل کار کردن خود و «مریم» را اعتیاد پـدرمریم می‌داند، اما «مریم» نظر دیگری دارد و با بیان اینکه هیچ دستمزدی از لیف‌بافی دریافت نمی‌کند، محـل صـرف درآمد خود را اعظم خانم ـ نامادری‌اش ـ می‌داند که همه‌ی دستمزدشان را صرف خرید شخصی می‌کند.

شخصیت کودک داستان حس خود را نسبت به کار ومادری که او را به آن واداشته چنین بیان می‌کند:

دسته‌ی مو را پشت گوشش زد و با ناراحتی گفت: «نه! مامان اعظم منو دوست نداره. اگه داشت که قـلاب لیف‌بافی به دستم نمی‌داد، عروسکم رو توی حیاط پرت نمی‌کرد. نگاه کن انگشتمو!» (یوسفی، ۱۳۷۵: ۱۳۴).

۴. ۳. ستاره‌ای برای من

عموی «قدی» نابیناست و درآمدی ندارد؛ به همین علت، طنابی به گردن «قدی» می‌بندد و با او در سـطح شهر گدایی می‌کند. او از دادن هرگونه نام و نشانی از پدر و مادر واقعیِ قـدی خـودداری مـی‌کنـد و بـا دادن نشانی از دو سنگ قبر به او می‌گوید بازمانده‌ی والدینی است که در یک تصادف کشته شـده‌انـد. «قـدی» کـه سواد ندارد تا نوشته‌های روی قبر را بخواند حرف عمو را باور می‌کند، اما بعد از مرگ عمو متوجه می‌شود که فریب خورده و سنگ قبرها متعلق به افراد دیگری است.

«قدی» در داستان دو دوره را پشت سر می‌گذارد؛ دوره‌ی نخست، کودکی است که سن مشخصی برای آن بیان نشده، اما پایان آن سرآغاز دوره‌ی نوجوانی است که به روایت نویسنده با پانزده‌سالگی آغاز می‌شـود و از آن پس ننه‌نرگس دیگر کودک را به جای «قدی»، «قدرت» می‌خواند. دوره‌ی کودکی «قدی» به گـدایی همـراه با عمویش سپری می‌شود.

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

احساس انزجار کودک نسبت به تکدی‌گری در چند جایِ داستان با رفتار و عکس‌العمل‌های «قدی» به تصویر درآمده‌است. قدی که طنابی به گردن بسته ـ تا کاربرد عصای سفید را برای عمو داشته باشد ـ با وجود آنکه گردنش پیوسته زخم است و می‌سوزد، در آن لحظه که مجبور به گدایی می‌شود دست عموی نابینایش را با طنابِ گردنش می‌کشد تا خود را از آن محیط عذاب‌آور برهاند:

«با تمام زورش جلو می‌رفت و عمو را به دنبال خودش می‌کشید. نیش طناب، پوست زخم گلویش را می‌کند و سوزش تندی خرخره‌اش را می‌جزاند. عمو یکریز دعا می‌کرد ... عمو گفت: «قدی! چرا طنابه هی می‌کشی؟ بازار شلوغه، حواست باشه... .» (همان: ۱۰).

پولی که «قدی» و عمو از گدایی به دست می‌آورند صرف مخارج روزانه و کرایه‌ی خانه‌شان می‌شود. در واقع، تنها دلیلی که موجب می‌شود قدی به اجبار کاسه‌ی گدایی را بپذیرد و به خیابان‌ها برود، ترس از نپرداختن هزینه‌ی اجاره‌خانه و بی‌سرپناه شدن است. کودکِ به کار گمارده شده، کسانی را در جایگاه پدر و مادر دارد که او را وادار به کار درآمدزا برای خود کرده‌اند و به کودک چنین القا کرده‌اند که شرط نگهداری و حیات او، کارکردن و تسلیم درآمد به آنهاست.

کودک از نگاه‌های هم‌سن و سالان خود گریزان است و تجربه‌ی یک زندگی، شبیه به زندگی انسان‌های عادی جامعه ـ اگرچه در جزئی‌ترین فعالیت‌های روزمره ـ برای او بی‌نهایت خوشایند و لذت‌بخش است:

«وقتی قدی پول را به شاطر می‌داد و نان را برمی‌داشت احساس خوبی به او دست می‌داد ... حالا او هم مثل بقیه‌ی بچه‌ها سرش را بالا می‌گرفت و پول نان را به طرف دخل شاطر پرت می‌کرد. » (یوسفی، ۱۳۷۵: ۲۶).

«قدی» پولِ حاصل از دسترنج را بر پول گدایی ترجیح می‌دهد و زمانی که برای اولین بار دستمزد کارِ پادویی‌اش را می‌گیرد، از شادی در پوست خود نمی‌گنجد:

«... این جور پول درآوردن مزه‌ی دیگه‌ای داره. آدم هی مجبور نیست به هرکسی التماس کنه... تو که نمی‌دونی عمو! وقتی سهراب‌خان، اوستامو می‌گم همین اسکناسو کف دستم گذاشت به خدا مثل اینکه دنیارو به من داد ... .» (همان: ۳۲).

ننه‌نرگس همراه با «قدی» به زادگاهش باز می‌گردد و با دیدن دختران قالیباف به یاد دوران کودکی و قالیبافی خود می‌افتد. نویسنده در صفحات پایانیِ داستان، دلیل قالیبافی ننه‌نرگس و دخترانِ هم سن و سالش را فقر خانواده‌ها عنوان کرده است: «درست که قنات خشک شد و زمین‌های ارباب نظر از قیمت افتاد، ولی دارهای قالی‌اش چندبرابر شد. چون اهل آبادی گرسنه بودند و بچه‌هایشان را بر سر دارهای قالی او می‌فرستادند که ته هفته، سوله‌ای ماست، کیسه‌ای بلغور، کاسه‌ای پنیر به خانه ببرند. ننه‌نرگس هم یکی از همان قالی‌بافها بود. » (همان: ۱۹۵).

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

بنابراین دستمزدی به دختران قالیباف پرداخت نمی‌شد و تنها والدینشان مقداری از مایحتاج خوراک خانوادگی‌شان را عوض کارِ کودکان‌شان دریافت می‌کردند. دریافت دستمزد کمتر نسبت به بزرگسالان، فرمانبردار بودن کودکان و داشتن ویژگی‌های خاص فیزیکی در برخی کارها نظیر فرش‌بافی یکی از عوامل اقتصادی در گسترش کار کودک است (تولایی و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۰۴).

۴. ۴. پرپرو مرغ دریا

«عبود»، پسرک جنوبی برخلاف برادرِ سیگار فروشش، دریا و مرغ‌های دریایی را بسیار دوست دارد و هر روز همراه پدرش سوار بر لنج به دریا می‌رود تا هم یاری‌گر پدر باشد و هم مرغ‌های دریایی را تماشا کند.

«عبود» و «امیر»، خانواده‌ای واقعی دارند و در کنار پدر و مادرشان زندگی می‌کنند. پدر «عبود» ناخداست. اگرچه وی به عبود دستمزد می‌دهد، دستمزد او به اندازه‌ی دیگر جاشوهای لنج نیست.

لحن داستان که لحن راوی و به شکلی نماینده‌ی تفکر نویسنده است، در قسمتی کارِ دریا را بر کار سیگارفروشی ترجیح می‌دهد؛ به گونه‌ای که ظاهراً کار دریا را مثبت و کار سیگارفروشی را منفی تلقی می‌کند و در جایی دیگر سیگار فروشیِ «امیر» را از زبان پدرِ «عبود» نکوهش می‌کند و آن را مایه‌ی بی‌آبرو شدن پدر می‌داند:

«دلش رضا نمی‌داد که امیر سیگارفروشی کند. ناخدا غلام در میان اهل بندر صاحب ارج و قربی بود. با تشر به امیر می‌گفت: «اگر دریا نبود، لنج نبود، بابایت ناخدا نبود، حق داشتی لب بندر بساط سیگار دایر کنی ... این جعبه‌ی سیگار را پرت کن وسط دریا! پرت کن میان آشغال‌ها!» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۵۰).

۴. ۵. هفت دختران آرزو

در این اثر، بی‌بی‌پته، پیرترین پته‌دوز شهر، هفت دختروون را راهنمایی می‌کند تا پته‌ی جدیدی برای شبستان شهر ماهان بدوزند؛ پته‌ای که به باور مردم شهر، آرزوها را برآورده می‌کند.

ظاهراً هفت دختران قبل از کار پته‌دوزی برای شبستان ماهان، این کار را به عنوان منبع درآمدی برای خود انجام می‌داده‌اند. کاری که درآمد چندانی برای آنها نداشته و بهبودی در وضعیت معیشت آنها ایجاد نکرده‌است. «آرزو»، یکی از هفت دختران، نارضایتی خود را از این کار بیان می‌کند:

آرزو گفت: «معما، نقل ما هفت دختر و همه‌ی پته‌دوزهای کرمان است که شب و روز پته می‌دوزیم و خانه‌ی مردم را قشنگ می‌کنیم، اما خودمان چیزی نداریم.» (یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۳۶).

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

برخی از شخصیت‌های بزرگسال داستان نیز کودکی خود را به کار پته‌دوزی گذرانده‌اند. یکی از آنها «آهو خانم» است. «آهوخانم» نیز در قبال کاری که انجام می‌داده دستمزد ناچیزی می‌گرفته‌است. در عوض صاحبان کار و سرمایه با در خدمت داشتن نیروهای کار کودکِ ارزان و مطیع، روز به روز متمول‌تر می‌شوند و این شاید نشان‌دهنده‌ی وضعیت و تقابل طبقه‌ی کارگر وطبقه‌ی سرمایه‌دار است. تفاوتی که استثمار سرمایه‌داری با سایر اشکال استثمار دارد، این است که استثمار در سرمایه‌داری از نوع پنهان و پوشیده‌است.

«در جوامع پیشین، شکل‌های استثمار شفاف بودند؛ یا فلان مقدار کار روزانه ارائه می‌شد، یا نمایندگان طبقه‌ی حاکم فلان مقدار غله طلب می‌کردند. سرمایه‌داری در پنهان ساختن روش استثمار خود، در پسِ پشتِ فرایند مبادله بی‌همتا است.» (هیمل‌ویت[1]، ۱۳۸۸: ۶۱).

در واقع، استثمار نیروی کار در سرمایه‌داری با این پدیدار که کارگر نیروی کار خود را «آزادانه» در فرایند مبادله به سرمایه‌دار می‌فروشد، پنهان می‌شود. کارگر و سرمایه‌دار طی قرارداد کار به‌عنوان دو فرد «آزاد و مستقل» روبروی هم قرار می‌گیرند و شکل حقوقیِ قرارداد کار این واقعیت را که کارگر چیزی جز نیروی کار خود برای فروش ندارد، پنهان می‌کند: یادش نبود که چندین و چند پته دوخته بود و فقط صدای جیرینگ جیرینگ پولی که از ترمه‌کاران گرفته بود، در گوش و یاد او باقی بود. آن هم پولی نبود که دردی از دردهایش را درمان کند. فقط این را می‌دید که حجره‌ی ترمه‌کاران دهان باز کرد، مغازه‌ای بزرگ شد و بعد کارگاهی پشت آن ساخته شد و سرانجام او سلطان پته‌ی استان شد (همان، ۱۳۸۸: ۲۹).

۴. ۶. بچه‌های خاک

بچه‌های خاک، روایتی از زندگی بچه‌های خیابانی است. شخصیت اصلی داستان، «ممل» است که با مرگ دوستش «اسماعیل» به فکر تعیین هویت خود می‌افتد. متوفی، یعنی دوست «ممل»، شناسنامه‌ای ندارد و به همین دلیل مسئولین قبرستان حاضر به خاکسپاری‌اش نمی‌شوند؛ این اتفاق انگیزه‌ای برای ممل می‌شود تا هویتی برای خود دست‌وپا کند. انگیزه‌ای که با زبانی تلخ و طنزآمیز بیان می‌شود.

در ادامه‌ی داستان، ممل برای داشتن ابتدایی‌ترین حق و حقوق ناچار به تحمل بسیاری از ناملایمات و سختی‌هاست. «هویتی که در حوزه‌ی حقوق و آزادی‌های اساسی جزو مقررات ویژه و حق هر کودک است؛ حق حیات، داشتن هویت شخصی، حق داشتن حریم خصوصی و... .» (شیانی، ۱۳۸۲: ۲۱).

دراین داستان، شیوه‌هایی از برخورد نامناسب مسئولین دولتی با بچه‌های کار و خیابانی به تصویر کشیده‌شده‌است. «ممل» که برای درخواست شناسنامه به سازمان مرتبط مراجعه کرده‌است، به درستی راهنمایی نمی‌شود و در آخر هم موفق نمی‌شود که شناسنامه بگیرد:

1.Himmelweit

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

ـ پدر و مادرم؟

ـ آره، پس چی؟

ـ ندارم.

ـ یعنی از زیر بوته عمل اومدی؟ برو با پدر و مادرت بیا!

ـ اونا مردن (یوسفی، ۱۳۸۶: ۳۰).

آقای عینکی گفت: «حتما پدر و مادر نداری، ها؟ بچه خیابونی هستی، آره؟» و بعد به آقای صفایی گفت: «مثل سگا گوشه‌ی خیابونا پس می‌اندازن، بعد ول می‌کنن و می‌رن.» به من گفت: «هیچ کس و کاری نداری؟» (همان: ۳۳).

ـ (پدرت) مرده؟ شناسنامه شو بیار. سر به نیست رفته؟ دنبال المثنای شناسنامه‌اش برو... معتاده، نمی‌آد؟ با یه پاسبون وردار بیارش این جا. بچه صیغه‌ای هستی و اصلاً بابا نداری؟ برو یه بابا پیدا کن! ... حالا برو یه بابا هم پیدا کن و بیار (همان: ۷۷).

شخصیت کودک کار در این اثر، خواستار تغییر وضعیت فردی و اجتماعی خود است و در رسیدن به این آرمان از هیچ چیز واهمه ندارد. این پویایی برای تغییر شرایط، تفاوت بارز شخصیت داستانی این اثر با آثار دیگر یوسفی است.

«ممل» و دیگر کودکان کار این داستان، کودکانی خیابانی هستند؛ کودکانی که در تعریفی کلی یعنی «پسران و دختران زیر هیجده‌سالی که خیابان برای آنها به منزله‌ی خانه یا منبع معاش آنهاست و کودکانی که از مراقبت یا نظارت کافی برخوردار نیستند.» (وامقی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۳۶). سرپرست غیرقانونی این کودکان، گرفتار اعتیاد است و شب‌ها با دوستانش در زیرزمینی که بچه‌ها را نگهداری می‌کند، بساط تریاک‌کشی راه می‌اندازد.

کودکان داستان، در إزای کارهایی از قبیل معرکه‌گیری، گدایی و... مزدی دریافت نمی‌کنند و چنین فعالیت‌هایی را برای داشتن سرپناه، محلی برای خواب و غذایی بخور و نمیر از جانب کارفرمایشان انجام می‌دهند. آنها هر روز صبح، سوار بر وانت و در سطح شهر برای کارهای مختلفی پراکنده می‌شوند که سود ناشی از این گداییِ سازمان یافته، به یک نفر یعنی صاحب‌کار بچه‌های خیابانی می‌رسد. کودکان در صورت مطیع نبودن، به از دست دادن سرپناه تهدید می‌شوند:

حسن لاشخور گفت: «امشبو که بیرون، رو یخا بخوابی، آدم می‌شی تا دیگه دنبال توپ‌بازی و فوتبال و علافی نباشی. بی‌پدر! این خونه که شب‌ها سرت رو توش بذاری و بکپی اجاره داره، مفت که نیست.» (یوسفی، ۱۳۸۶: ۱۲).

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

«ممل» هنوز مدرسه نمی‌رود و حدود هفت یا هشت سال دارد. «مریم» از او کوچک‌تر است و علاقه‌ی زیادی به دیدن انیمیشن‌های تلویزیون دارد، اما این تفریح ساده نیز بسته به میزان درآمد بچه‌ها از گدایی و دوره‌گردی است.

کمرممل به سبب پشتک وارو زدن‌های متوالی در معرکه‌گیری آسیب دیده‌است: پاهایم روی چهارپایه به عقب خم شدند. صدای نرم و آرام قرچ قروچ بند بند استخوان‌هایم را می‌شنیدم و احساس می‌کردم اشک به چشم‌هایم دوید... درد توی ستون فقرات می‌پیچید. هرطوری بود پاهایم را از عقب آوردم و مثل یک عقرب تاب دادم تا به دهانم رسید. هردو پا را به دور گردنم حلقه کردم (یوسفی، ۱۳۸۶: ۴۵).

صحبت‌های شخصیت «پری بلنده» در داستان، به سوءاستفاده از کودکان برای جلب توجه و ترحم رهگذران در پدیده‌ی تکدی‌گری اشاره دارد. وامقی به نقل از آپتکار این امر را در کشورهای درحال توسعه بیش از کشورهای توسعه‌یافته می‌داند و بیان می‌کند که در کشورهای درحال‌توسعه، کودکانِ کوچک‌تر به دلیل ظاهر کودکانه و احساس ترحمی که در مردم ایجاد می‌کنند، بیش از بزرگ‌ترها به کار خیابانی می‌پردازند؛ لیکن در کشورهای توسعه‌یافته، به دلیل اجباری بودن تحصیل کودکان و ممنوعیت کار آنها، دسترسی به کار خیابانی برایشان دشوارتر است (وامقی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۳۷).

پری بلنده با نگرانی به من و مریم و بقیه نگاه کرد و گفت: «تو کاسه‌ی من مرده کی یه سکه می‌اندازه؟ وقتی مریم هست، دل مردم می‌سوزه ... .» (یوسفی، ۱۳۸۶: ۳۶).

کودکان خیابانی سه برابر بیش از کودکان عادی دچار اختلالات عاطفی می‌شوند و اغلب نیز رفتارهای ضداجتماعی و تهاجمی دارند... در این کودکان، بزهکاری و انواع رفتارهای نادرست و ضداجتماعی فراوانی دیده می‌شود. آنها معمولاً قادر به ایجاد پیوندهای عاطفی با دیگران نیستند. بیشتر منزوی هستند و به کسی وابستگی پیدا نمی‌کنند. در زمینه‌ی بلوغ اجتماعی نیز دچار مشکلات زیادی هستند. «ممل» این نابهنجاری را در هنگام گرسنگی با شکستن تابلوی یک پیتزافروشی بروز می‌دهد. کاری که دوستش «اسماعیل» هم قبل از مرگش انجام داده بود:

هرچه سنگ توی جوی بود، پهلوی دستم جمع کردم ... تابلوی پیتزافروشی را نشانه گرفتم... یک قلوه‌سنگ درست نشست تو دل پیتزا و چه صدای پوکی داد. جرق و جروق برق زد و دود از تابلو بلند شد ... (یوسفی، ۱۳۸۶: ۱۴).

تحقیقات انجام شده توسط وامقی، به مصرف مواد و سیگار در میان کودکان خیابانی اشاره دارد: «تحقیقات انجام شده، میزان مصرف سیگار در میان این کودکان را ۷/۹ دانسته‌اند؛ این درحالی است که محققان، پایین بودن نتایج تحقیقات در این زمینه را به دلیل شرایط و محدودیت‌های خاص نمونه‌های آماری ذکر کرده‌اند.» (وامقی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۵۴).

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

ممل که ظاهراً پیش از این سیگار را تجربه نکرده‌است، شروع به پک‌زدن سیگاری می‌کند که از دست بابا سیگاری گرفته‌است: سیگار روشن را از لای لبش برداشت و تو دهان من گذاشت. پی در پی به آن پک زدم. به سرفه افتادم و سیگار پرت شد. آن را برداشتم و باز پک زدم. بدجوری کخ کخ کردم... . (یوسفی، ۱۳۸۶: ۲۳).

کاستی‌ها و حقارت‌هایی که کودک کار با آنها دست و پنجه نرم می‌کند، به ایجاد حسی از انتقام نسبت به جامعه و اطرافیان منجرمی‌شود. این حس ممکن است به‌تدریج به شکل رفتارهای مجرمانه و نابهنجار اجتماعی بروز یابد. «ممل» آرزو می‌کند بتواند همه‌ی خانه‌های خیابان‌های بالا شهر را با کلنگ خراب کند؛ چون دوست کوچکش «مریم» آرزو می‌کند در توالت یکی از این خانه‌های بزرگ خواب راحتی داشته باشد: از همه‌ی خانه‌ها بدم می‌آمد. اگر یک کلنگ به اندازه‌ی دنیا داشتم همه‌ی آنها را خراب می‌کردم و فقط همان یک توالت را باقی می‌گذاشتم تا مریم راحت تویش بخوابد... (یوسفی، ۱۳۸۶: ۶۰).

کودکان کار و خیابانی با مواجه شدن ناملایمات و خطرات متعدد، قابلیت آن را دارند که به بزهکاران و مجرمان اجتماعی تبدیل شوند. «ممل» شخصیت کودک داستان، چاقوی ضامن‌داری را به دوست کوچکش «مریم» می‌دهد تا در صورت بروز مشکل از آن استفاده کند.

در جریان داستان، به شیوه‌های به‌کارگیری و سوءاستفاده از کودکان خیابانی اشاراتی متفاوت شده‌است: آن شب، حسن لاشخور بی‌وجدان او را از هلفدونی بیرون کرد؛ چون تمام روز هزار و دویست تومان گدایی کرده بود، یعنی هیچی! (همان: ۱۱).

آخه واسه معرکه‌گیری و خیابون‌گردی و آشغال ورچینی و کارتن خوابی که کسی شناسنامه نمی‌خواد (همان: ۲۵).

معرکه‌گیری می‌کنی، نون خشک واسه‌ی حسن لاشخور جمع می‌کنی، کیسه رو کولت میزنی، اینا که شناسنامه نمی‌خواد ننه جون، دولت گفته می‌خواد؟ (همان: ۵۴).

داوود سیا چندتا بچه پررو می‌خواد تا ببره اون ور مرز، شکم شونو پر مواد کنه، بعد مرده یا زنده‌ی اونارو برگردونه، می‌خوای به اون بفروشمت؟... (همان: ۵۸).

۴. ۷. گرگ‌ها گریه نمی‌کنند

«شهاب»، قهرمان داستان و دوستانش، از دست صاحب‌کارشان فرار می‌کنند و راهی روستایی می‌شوند. در روستا، «شهاب» گرفتار گرگ‌های کوهستان می‌شود و گرگ‌ها در فضای فانتزی داستان شرط زنده ماندنش را گرگ‌شدنش قرار می‌دهند. «شهاب» می‌پذیرد، اما در نهایت زیرکانه گرگ‌ها را می‌کشد و گرگینگی در داستان پایان می‌پذیرد.

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

«شهاب» توسط کارفرمایش برای فروش و جابجایی مواد مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. کودکِ داستان، احساس و ترس خود را در حین جابجایی مواد چنین بیان می‌کند: از یک طرف وحشت مأمورها بود و از طرف دیگر چنگیز که آن دورها مرا زیرنظر داشت ومشتری که دیر می‌آمد... آن وقت من بودم و جوابی که باید به چنگیز می‌دادم و نمی‌دانستم چه کنم. گریه‌ام می‌گرفت... انگار که قطار پشت سر من بود که آن جور تالاق تالاق می‌کوبید و می‌آمد (یوسفی، ۱۳۸۹: ۸۷).

«شهاب» و دوستانش کودکان زیر هیجده‌سالی هستند که با سر و وضع یک بچه مدرسه‌ای ـ با کیف و کتاب ـ مواد می‌فروشند تا مأموران پلیس کمتر به آنها شک کنند. «شهاب» که در شهر، کودک خیابانی و مواد فروش بوده، حالا که گرگ شده‌است این وضعیت را ترجیح می‌دهد و علاقه‌ای به بازگشت به زندگی پیشین خود ندارد. بودن کنار گرگ‌ها و داشتن سرپناه، به شکلی جایگزین کمبودهای مادی و روحی شهاب شده است.

۴. ۸. خواب یک ستاره

داستان، برشی کوتاه از زندگی پسری واکس‌زن است که در حین کار به دلیل خستگی به خواب می‌رود. اطرافیان «علی» که همواره از او محبت دیده و او را دوست دارند، خواب او را به خواب یک ستاره شبیه می‌دانند. «علی» در داستان، نمونه‌ی پسر خوب و مهربانی است که درس‌هایش را به خوبی می‌خواند، به اطرافیانش کمک می‌کند و اعتراضی به وضعیت خود ندارد. «علی» که بلافاصله بعد از تعطیلی مدرسه به پدرش می‌پیوندد تا همراه او مشغولِ کار شود، دیگر فرصتی برای انجام تکالیف مدرسه‌اش ندارد و می‌کوشد تا در حین کار آنها را انجام دهد. از آنجا که بخش وسیعی از انرژی کودکِ کار، صرف کار و مسائل آن می‌شود؛ آموزش در مدرسه معمولاً به فعالیت ثانوی کودک تبدیل می‌شود. از این لحاظ، آموزش ممکن است نتواند کودک کار را به‌نحوی مطلوب برای پذیرش نقش‌های اجتماعیِ سازنده‌تر آماده کند.

۴. ۹. شالیزار سبز

«صنوبر» در داستان شالیزار سبز، پیش از باردار شدن مادرش تنها گاهی و آن هم برای بازی و تفریح کارِ نشاکاری در شالیزار را تجربه کرده بود، اما با شرایط پیش‌آمده ـ یعنی بارداری «گل‌بانو» ـ تصمیم می‌گیرد کارهایی را که بر عهده‌ی مادر بوده‌است، خود برعهده بگیرد. تشویق و تحسین کودک توسط اطرافیان در این تصمیم‌گیری بی‌اثر نیست:

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

صنوبر کاسه‌ای آب، به مادرش داد. دل گل‌بانو حال آمد و بـه ننـه‌خـاتون گفـت: «بـد بـه دلـت راه نـده ننه‌خاتون. من تا صنوبر را دارم، غصه ندارم، نه صنوبر؟»[1] (یوسفی، ۱۳۷۴).

چنانکه پیش از این نیز ذکر شد، در اقتصاد دهقانی یا خرده‌کالایی کار کـودک نـه پدیـده‌ای مقطعـی بلکـه واقعیتی روزمره است. در چنین بافت و فضایی، کودک از سنین خردسالی به‌عنوان نیروی کار خانواده مـدنظر قرار می‌گیرد و از وی انتظار می‌رود تا به قصد حمایت از کلیت خانوار، نقش مشخصی را در کارهای روزمره بر عهده گیرد. چنانکه در این داستان نیز برادر صنوبر همواره در کنار پدرش مشغول کار در شالیزار است.. بر این اساس، کار کودک غالباً به قصد حمایت از کلیت خانوار صورت می‌گیرد. قرار گرفتن کـودکِ داسـتان در جایگاه نیروی کارِ یک بزرگسال، او را وادار به پذیرش قوانین و مقررات حاکم بر محیط کار می‌کند؛ «صنوبر» که دل نگران مادر است و می‌خواهد سری به او بزند توسط پدر از این کار منع می‌شود و پدر با ترکِ نابهنگام کار مخالفت می‌کند.

اگرچه راوی سوم شخص داستان درپی آن است تا نگرانی مادر در زمینه‌ی تحصیل کودک را بـه مخاطـب انتقال دهد، کنش شخصیت داستانی مادر بیانگر واقعیت دیگری است. در شرایط پیش آمده که حفظ شـالیزار تنها با زیاده‌کاری کودکان عضو خانواده ممکن است؛ والـدین کودکـان، آنهـا را بـه سـاعت طـولانیِ کـار در مزرعه‌ی خانوادگی وامی‌دارند. «گل‌بانو» در زمان نیاز به حضور کودک در شالیزار، بـرخلاف آنچـه کـه راوی مدعی آن است، اجازه‌ی او را از معلمش برای عدم حضـور در مدرسـه مـی‌گیـرد. اگرچـه کـودک در تولیـد خرده‌کالایی تحت نظارت والدین خود کار می‌کنند و این عامل می‌تواند درجـه‌ی اسـتثمار آنهـا را نسـبت بـه اشتغال کودکان در بخش‌های تولیدی سرمایه‌دارانه کاهش دهد، این امر پیآمدهای خاص خـود را نیـز در پـی خواهد داشت. در پایان داستان نیز مادر «صنوبر» در مقام قدردانی و تحسین از صنوبر، دسته‌های بـرنج کاشـته شده را به اطرافیان نشان می‌دهد و تقدیری از کودکِ «ناجی» خود به‌عمل می‌آورد.

۵. نتیجه‌گیری

در فرهنگ و سنت خانواده‌ی ایرانی، کودک نه تنها به لحاظ جسـمی وابسـته بـه خـانواده اسـت بلکـه تـا مدت‌ها به لحاظ مادی و معنوی، وابسته به نهاد خانواده است؛ بنابراین، کودک ونوجوان ایرانی را نمی‌توان بـه صورت کاملاً مستقل و جدای از خانواده بررسی کرد. با توجه به این ویژگی، شخصیت‌های کودک خلق شده در داستان‌های بررسی شده از یوسفی را می‌توان در دو بخـش جـای داد: کودکـان کـار و کودکـان خیابـانی. کودکان کار، کودکانی هستند که در کنار خانواده‌ی اصلی و نسبی خود زندگی می‌کنند؛ اما بـه سـبب نـاتوانی

۱. صفحات این کتاب شماره‌گذاری نشده‌است.

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

سرپرستان خانواده در ایفای کارکردهای اجتماعی و خانوادگی، مجبور هستند با هدف کمک و بهبود وضعیت اقتصادی خانوار به کار بپردازند. شخصیت‌های «امیر» و «عبود» در *پرپرو مرغ دریا*، شخصیت «سلمان» در داستان *قلمزن و راهزن* و شخصیت «علی» در *خواب یک ستاره* از این دست هستند. گروه دوم کودکانی هستند که خانواده‌ای ندارند و در کنار افرادی زندگی می‌کنند که از زمانی نامعلوم سرپرستی آنها را برعهده گرفته‌اند و به شکلی صاحب کار آنها نیز به حساب می‌آیند؛ شخصیت «ممل» در *بچه‌های خاک* نمونه‌ای از این دست است. کودکان کار در آثار بررسی شده، عموماً در قبال کاری که انجام می‌دهند دستمزدی نمی‌گیرند. این وضعیت در مورد کودکان دسته‌ی دوم، یعنی کودکان خیابانی که در کنار خانواده‌ی اصلی خود زندگی نمی‌کنند، پررنگ‌تر و کار این کودکان در إزای سرپناه و خورد و خوراک ناچیزی است که از جانب کارفرما برای آنها فراهم می‌شود.

نویسنده از گذر لحن راوی و شخصیت‌های داستانی، تمایزی میان انواع کار ایجاد و ارزش‌گذاری نامحسوسی را نسبت به شکل کار کودک اعمال کرده‌است. در آنجا که کودک به دلیل شرایط سخت و غیرانسانی تن به کار می‌دهد، کارهای تولیدی و خدماتی در قیاس با کارهای کاذب ارزش بیشتری پیدا می‌کنند؛ اگرچه مشقت و سختی این کارها بیشتر باشد و کودک در شرایط دشوارتری قرار گیرد. چنین الگویی از کار کودک، گرایشی به آفرینش دیدگاه مثبت نسبت به کار کودک ندارد و تنها درفضایی که کودک مجبور به کار است، سعی در برتری بخشیدن به اشکالی از کار در شرایطی خاص دارد؛ به عنوان نمونه در داستان *پرپرو مرغ دریا*، کار ماهیگیری «عبود» نسبت به کار سیگارفروشی برادرش «امیر» در مرتبه‌ی بالاتری قرار می‌گیرد و این ارزش‌گذاری در لحن شخصیت‌های داستان نمود یافته‌است.

در داستان *هفت دختران آرزو* که بستری فانتاستیک دارد، هفت دخترون در تلاش برای بازگرداندن تعادلِ از دست رفته‌ی زندگی اجتماعی جامعه‌ی خود، دست به یک عمل قهرمانانه می‌زنند و با تحمل شرایطی، به ابرقهرمان‌های جامعه‌ی زمان خود تبدیل می‌شوند. هفت دخترون که پیش از این رویداد دخترانی معمولی بودند، با ایثاری که در کار پته‌دوزی از خود نشان می‌دهند از سوی جامعه‌ی بزرگسال مورد تقدیر و قدردانی قرار می‌گیرند و به کودکانی اصیل و محترم تبدیل می‌شوند. کودکانی که خود را به خاطر دیگران به خطر می‌اندازند و برای خوب بودن دیگران قربانی می‌شوند. در این الگو، نویسنده تصویری منفی و ناخوشایند از کار کودک ارائه نکرده و با نمایش کودکی از خودگذشته و ایثارگر که در شرایطی ویژه قرار گرفته، تا اندازه‌ای نگاهی مثبت به این مقوله داشته‌است. ردپای تصاویری از این دست در آثار *خواب یک ستاره* و *شالیزار سبز* نیز قابل مشاهده‌است. «صنوبر» در *شالیزار سبز* «والدگونه» از مادر خود پرستاری می‌کند، غذای پدر و برادر خود را برای آنها تدارک می‌بیند و سختی‌های پیش آمده را با حسی از ایثار می‌پذیرد و به سبب همین رفتار مورد تشویق اطرافیان قرار می‌گیرد.

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

داستان‌های یوسفی به لحاظ زمانی، در فضای جامعه‌ی چند دهه‌ی اخیر روی می‌دهند. هرچند هیچ اشاره‌ای به تاریخ و زمان در هیچ یک از داستان‌ها نشده‌است، اما همگی داستان‌ها جز داستان قلمزن و راهزن وضعیتی مشابه به وضعیت جامعه‌ی معاصر دارند.گمان می‌رود که زمان در داستان اخیر، در نوع نگاه نویسنده به کار کودک اثر گذاشته و به شکلی دیگر، الگوی پیشین یعنی نگاه مثبت به کار کودک تکرار شده‌است. گویی یوسفی در این داستان، کار سلمان را به نوعی تشرف او به بزرگسالی می‌داند که در نهایت، حسِ شیرینی در او ایجاد می‌کند. این امر سبب شده تا تصویر کارفرما نیز از شخصیتی با ویژگی‌های منفی و مبتنی بر سودجویی به صورت یک انسان شریف و دلسوز تغییر یابد؛ به گونه‌ای که استادکارِ «سلمان» را می‌توان در هیئت مراد و پیر آیین‌های تشرف و سلوک تصور کرد. به نظر می‌رسد که نوع نگاه به کار کودک در بازه‌ی زمانی گذشته و در فضایی سنتی و روستایی، از این منظر است.

جنسیت کودکان کار در محدوده و فضای کار آنان عنصری تأثیرگذار است. کار دختران داستان، در خانه و غالباً یدی است. در این بین تنها «مریم» در داستان بچه‌های خاک، محیط خارج از خانه را با کارِ گدایی تجربه می‌کند. این موقعیت مکانی برای پسران، خارج از خانه است و کودکانِ پسرِ داستان همگی خارج از خانه کار می‌کنند.

شخصیت‌های اصلی داستان که به عنوان کودک کار به مخاطب معرفی می‌شوند از تحصیل بی‌بهره‌اند. کارفرمایان کودک ظاهراً تحصیل کودک و داشتن سواد خواندن و نوشتن را مانعی برای استثمار کودک می‌دانند. تحصیل و ارتباط با دیگران از طریق محیط‌های آموزشی، می‌تواند زمینه‌ای برای آگاهی کودکان با حقوق‌شان فراهم سازد، یا از سویی موجب جلب حمایت مسئولان آموزشی و تربیتی با شناسایی وضعیت کودک کار شود. کارفرمایانِ کودک به‌ویژه کودکان خیابانی، شاید با اطلاع از این مسئله و به صورت عامدانه، کودک را از محیط آموزشی دور نگه می‌دارند تا خود را از برخوردهای اجتماعی و قضایی برهانند؛ عموی «قدی» از آنجا که می‌داند «قدی» سواد خواندن و نوشتن ندارد با این دروغ که پدر و مادرش در یک تصادف کشته شده‌اند و دیگر سرپرستی جز او ندارد، «قدی» را به شدت به خود وابسته و از او در کار گدایی سوءاستفاده می‌کند. در این بین، کارفرمایان کودک نه تنها کودک را از چنین محیط‌هایی دور نگه می‌دارند، بلکه از پوششِ کودکِ در اصطلاح مدرسه‌ای نیز برای پیشبرد کارهای غیرقانونی خود مثل فروش مواد مخدر استفاده می‌کنند. «شهاب» در داستان *گرگ‌ها گریه نمی‌کنند*، نمونه‌ای از این دست است که از پوشش خاص دانش‌آموزی ـ یعنی داشتن کیف و کتاب ـ برای فروش مواد استفاده می‌کند.

از منظر داستان‌های بررسی شده، مهم‌ترین عامل در ایجاد کار کودک، فقر است؛ عاملی که تأثیر آن در تحقیقات اجتماعی و اقتصادی مرتبط با کار کودکان نیز تأیید شده‌است. در همه‌ی داستان‌ها، فقر ـ به صورت آشکار و پنهان ـ بر زندگی کودکان سایه انداخته و آنها را وادار به کار ساخته‌است؛ برای نمونه، فقر در آثاری

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

چون *بچه‌های خاک*، *ستاره‌ای برای من* و... به شکلی آشکار و در داستان *هفت دختران آرزو* به شکلی پنهان، اولین عامل در ایجاد پدیده‌ی کارکودکان است.

چنانکه محققان اجتماعی نیز بیان کرده‌اند، چنین کودکان کار و خیابانی به شدت در معرض آسیب‌ها و فشارهای روحی و روانی، تعرضات جنسی و آسیب‌های جسمانی، سوء تغذیه، محرومیت از تحصیل، اعتیاد و مواردی از این دست هستند. اگرچه بازنمایی این مشکلات به قصد مطرح شدن و محوریت آنها در آثار، توسط یوسفی لحاظ شده، در مواردی ـ مثلاً در تعرضات جنسی و اعتیاد ـ اشاره و برجسته‌نمایی آنها بسیار ضعیف است.

سخن آخر اینکه، در داستان‌های محمدرضا یوسفی الگوهای متنوعی از کار کودک بازنمودشده‌است و نگاه ثابت و ایستایی به مقوله‌ی کار کودک دیده نمی‌شود. کار کودک براساس شرایط کودک و خانواده و متن‌های اجتماعی گوناگون با لحن‌های متفاوتی بازنموده شده‌است. در مواردی کار کودک را در مقام تشرف و رسیدن به کمال و پختگی نشان می‌دهد که در این موارد کودک با کار کردنش در هیئت قهرمانی ایثارگر تبلور می‌یابد؛ در مواردی انواعی از کار کودک را در مقایسه با برخی شغل‌های کاذب بزرگ می‌دارد و برتری می‌دهد و در نمونه‌های بسیاری دیگر، به شدت در مقام اعتراض و نقد کار کودک برمی آید.

پی‌نوشت

۱. گزینش این آثار با معرفی شخص نویسنده صورت گرفته‌است.

۲. *شورای کتاب کودک*در سال ۱۳۸۳ فهرستی را با عنوان ادبیات و کودکان کار/ خیابان منتشر کرد. این فهرست دربردارنده‌ی چکیده و پیرنگ چهل و چهار عنوان کتاب در حوزه‌های داستان ـ تألیف و داستان ـ ترجمه از سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۲، با موضوع کودکان کار و خیابانی است. این پژوهش فاقد هرگونه تحلیل و نقد است و صرفاً خلاصه‌ای موجز از داستان‌ها را دربردارد. پژوهشی دیگر از این شورا با عنوان بررسی وضعیت خانواده‌ی کودکان کار و خیابان و ادبیات داستانی کودکان و نوجوانان از ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۴ ارائه شده که در آن ۳۱ داستان ـ تألیف و ترجمه ـ بررسی شده‌است. در پژوهش شورای کتاب کودک، سعی بر آن بوده تا با تمرکز بر وضعیت کلی خانواده‌ی کودکان کار و خیابان، زوایای گوناگون خانواده‌ی آنها قابل‌توجه قرار گیرد.

منابع

برنستاین، هنری (۱۳۸۸)، ***تولید کالایی خرد، در فرهنگ‌نامه‌ی اندیشه‌ی مارکسیستی***، به کوشش تام باتامور و دیگران، ترجمه‌ی اکبر معصوم‌بیگی، تهران: بازتاب‌نگار.

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

پریرخ، مهری و امجدی، زهرا (۱۳۸۵)، ***«داستان هم چون ابزاری برای کمک به کودکان و نوجوانان در مقابله با مشکلات»***، (بررسی داستان‌های کودکان کودکان با رویکرد کتاب درمانی)، پژوهشنامه‌ی ادبیات کودک و نوجوان، شماره‌ی ۴۷: ۶۸- ۳۹.

رئیس‌دانا، فریبرز (۱۳۸۲)، ***«واکاوی کار کودکان»***، مجله‌ی علوم اجتماعی، شماره‌ی ۷: ۲۴۸- ۲۳۱.

زندرضوی، سیامک و رحیمی‌پورانارکی، ناهید (۱۳۹۱)، ***جامعه‌شناسی و کار کودکان***، تهران: قطره.

شاه‌آبادی، حمیدرضا (۱۳۸۲)، ***مقدمه بر ادبیات کودک و نوجوان؛ بحثی در شناخت مفهوم دوران کودکی***، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

کاشفی‌خوانساری، سیدعلی و شیرازی، زهرا (۱۳۷۹)، ***چهره‌های ادبیات کودکان و نوجوانان ۱۳ (محمدرضا یوسفی)***، تهران: روزگار.

مظفر، فرهنگ و همکاران (۱۳۸۶)، ***«نقش فضاهای باز محله در رشد و خلاقیت کودکان»***، باغ نظر، شماره‌ی ۸ : ۶۳-۶۰ .

تولایی، حسین و همکاران (۱۳۸۸)، ***«رابطه‌ی کار کودک با توسعه و رفاه اجتماعی»***، مجله‌ی علوم اجتماعی، شماره‌ی ۳۵: ۳۳۶- ۳۰۱.

شیانی، ملیحه (۱۳۸۲)، ***«مشارکت اجتماعی کودکان»***، رفاه اجتماعی، شماره‌ی ۷: .

لهسایی‌زاده، عبدالکریم و اشرفی، حجت‌الله (۱۳۸۱)، ***«بررسی عوامل تعیین‌کننده‌ی کار کودکان»***، نامه پژوهش، شماره‌ی ۱و۲: ۱۳۶- ۱۰۵.

غیور، صبور (۱۳۷۸)، ***«اشتغال کودکان یا محرومیت کودکان از حق طبیعی تعلیم و تربیت»***، ترجمه‌ی غلامعلی سرم، *نامه فرهنگ*، شماره‌ی ۳۱: ۱۸۳- ۱۷۴.

مارکس، کارل (۱۳۸۶)، ***سرمایه: نقدی بر اقتصاد سیاسی (جلد یکم)***، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: آگاه.

وامقی، مروئه و همکاران (۱۳۹۰)، ***«مرور نظام‌مند مطالعات کودکان خیابانی در دهه‌ی اخیر در ایران: عوامل خانوادگی مرتبط و پیامدهای خیابانی شدن کودکان»***، *علوم اجتماعی*، شماره‌ی ۳: ۱۶۵- ۱۳۴.

هیمل‌ویت، سوزان (۱۳۸۸)، ***«استثمار» در: فرهنگ‌نامه‌ی اندیشه‌ی مارکسیستی***، به کوشش تام باتامور و دیگران، ترجمه‌ی اکبر معصوم‌بیگی، تهران: بازتاب‌نگار.

یوسفی ، محمدرضا (۱۳۸۶)، ***بچه‌های خاک***، چاپ سوم، تهران: افق.

_____ . (۱۳۸۳)، ***پرپرو مرغ دریا***، چاپ چهارم، تهران: مدرسه.

_____ . (۱۳۷۴)، ***خواب یک ستاره***، تهران: امیرکبیر (شکوفه).

_____ . (۱۳۷۵)، ***ستاره‌ای به نام غول***، جلد اول و دوم، تهران: قدیانی (بنفشه).

_____ . (۱۳۷۵)، ***ستاره‌ای برای من***، تهران: نقطه.

_____ . (۱۳۷۴)، ***شالیزار سبز***، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

_____ . (۱۳۹۰)، ***قلمزن و راهزن***، چاپ دوم، مشهد، به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی).

_____ . (۱۳۸۹)، ***گرگ‌ها گریه نمی کنند***، تهران: افق.

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]

ـــــــــــــــــ . (۱۳۸۴)، ***هفت دختران آرزو***، چاپ دوم، تهران: سروش.

Nieuwenhuys, Olga (1994), ***Children's Lifeworlds: Gender, Welfare and Labour in the Developing World***, London and New York: Routlege

.Sorin, Ressa (2005), ***Changing Image of Childhood Reconceptualising Early Childhood Practice***, International Journal of Transition in Chidhood

Edmonds, Eric (2007), ***Child Labor in National Bureau of Economic Research Cambridge***, NBER Working Paper No: 12926.

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2024-10-12]